

محمودی، حسن. ۱۳۵۶-
هیچکس به من نگفت... / مؤلف حسن محمودی. - قم: بنیاد فرهنگی حضرت
مهدی موعود علیه السلام; مرکز تخصصی مهدویت، ۱۳۸۹.
...ص.
ریال ISBN : ۹۷۸-۹۶۴-۷۴۲۸-۸۵-۹
...
فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه: ص. ۶۶-۷۱
۱. محمدبن حسن علیه السلام امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - مهدویت. ۲. مهدویت و انتظار. ۳.
محمدبن حسن علیه السلام امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - غیبت. ۴. مهدویت - احادیث. ۵. اخلاق
اسلامی. الف. بنیاد فرهنگی حضرت مهدی علیه السلام. ب. مرکز تخصصی مهدویت حوزه
علمیه قم. ج. عنوان.
۲۹۷/۴۶۲ BP ۲۲۴/۴/۳ ه ۹



هیچکس به من نگفت

- مؤلف: حسن محمودی
- ناشر: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام
- نوبت چاپ: پنجم، بهار ۹۲
- شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۴۲۸-۸۵-۹
- شمارگان: سه هزار نسخه
- قیمت: ۲۰۰۰ تومان

تمامی حقوق © محفوظ است.

○ قم: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام مرکز تخصصی مهدویت/ خیابان شهدا/ کوچه
آمار (۲۲)/ بن بست شهید علیان/ ص. پ: ۱۱۹-۳۷۱۳۵/ همراه: ۰۹۱۰۹۶۷۸۹۱۱/ تلفن: ۷۷۴۹۵۶۵ و
۷۷۳۷۸۰۱ (داخلی ۱۷ و ۱۱۶)/ (فروش) ۷۸۴۱۱۳۰/ (مدیریت) ۷۸۴۱۱۳۱/ فاکس: ۷۷۳۷۱۶۰ و ۷۴۴۲۷۳
○ تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام/ تلفن: ۸۸۹۵۹۰۴۹/ فاکس: ۸۸۹۸۱۳۸۹/ ص. پ: ۳۵۵-۱۵۶۵۵

○ www.mahdi۳۱۳.com

با قدردانی و تشکر از همکاریانی که در تولید این اثر نقش داشته‌اند:

اعضای محترم شورای کتاب حجج اسلام مجتبی کلباسی، محمدصابر جعفری، مهدی یوسفیان، محمدرضا فزادیان و
آقایان احمد مسعودیان (مدیر داخلی)، عبدا... شریفی (مدیر فروش)، مرتضی دانش طلب (مدیر مالی)، عباس فریدی
(طراح جلد و صفحه آرا)، واحد کودک و نوجوان مرکز تخصصی مهدویت (محمد یوسفیان، سیدمحمد حسن
مهدوی‌نیا) و کلیه کسانی که ما را یاری نمودند.

مدیر مسئول انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام
حسین احمدی

۰۹۱۴۸

هیچکس به من نگفت...

مؤلف:

حسن محمودی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



قلبی که می‌تواند مهمان نورانی‌ترین انسان و کامل‌ترین بنده خدا، یعنی امام زمان علیه السلام باشد چرا میزبان شیطان و دوستانش شود؟

نوجوانان در دورانی به سر می‌برند که عاشق کمال و شیفته جمال هستند. اگر از کمالات آن انسان وارسته و جمال زیبایش برای آن‌ها گفته شود بدون هیچ درنگی، دل به او می‌دهند که دلدار فقط اوست.

من از کسانی هستم که از نوجوانیشان شکایت دارند، چرا که به من نگفتند یا گفتند؛ ولی به من نرسید یا رسید و با غفلت نخواستم توجه کنم که امام مهربانی‌ها نامش مهدی است؛ دوستدار انسان‌ها و شیفته جوانان است تا برای یاریش، آستین همت را بالا زنند و قدم در راه خدمت او به سرعت و محکم بردارند و عمر خویش را صرف آن وجود عزیز - که امام زمان همه ماست - کنند.

اگر از نوجوانی با انسان کامل و الگوی شایسته‌ام آشنا می‌شدم، حالا حال و روز بهتری داشتم.

مقدمه

شکایت از نوجوانیم را به چه کسی عرضه کنم، چه کسی حاضر است این شکایت را از من بشنود؟
خدای مهربان در قرآن و پیشوایان دین در کلمات نورانی‌شان همه آنچه را که زمینه پرواز انسان را فراهم کند گفته‌اند.

اما گاهی این گفته‌های نورانی، به گوش من و شما نمی‌رسد. مقصر کیست؟! کاری نداریم، اما این را باید دانست که نوجوانی همان دورانی است که قلب، تشنه نور است و در تب و تاب آن می‌سوزد، اگر نور نیامد و انتظار نوجوان بی‌پاسخ ماند، ظلمت قدم زنان وارد می‌شود، چرا که خانه قلب از مهمان خالی نیست، مهم این است که قلب، میزبان چه کسی خواهد شد؟

هیچ کس به من نگفت:

که غیبت شما، به معنای نبودن نیست، بلکه به معنای ندیدن هم نیست، چرا که تو روی فرش مجالس ما، قدم می‌گذاری، در بین مائی، ما را می‌بینی و می‌شناسی، ما هم تو را می‌بینیم، ولی نمی‌شناسیم. مگر نه این است که شما را تشبیه کرده‌اند به یوسف علیه السلام که برادران را دید و شناخت، ولی برادران، او را با اینکه دیدند نشناختند.^۱

مگر نه این است که در دعای ندبه می‌خوانیم، ای غایبی که غایب از ما نیستی؛ فدایت شوم، ای دور از مایی که از ما دور نیستی.^۲

مگر نه این است که وقتی می‌آیی، خلاق انگشت به دهان می‌مانند که ما این آقا را نه یکبار، بلکه بارها دیده ایم،^۳ پس تو اینجایی در بین ما، ولی غایبی، یعنی ناشناخته‌ای، نشناختن

اما به من نرسید که می‌شود به او دل داد، با او بود و به یادش ایام را سپری کرد و شب و روز برایش دعا کرد و... حالا می‌خواهم به نوجوانان عزیز این امیدهای آینده و یاوران مهدی علیه السلام آنچه را که به هر دلیلی به من نرسید بگویم. دنبال مقصر نمی‌گردم و گناه را بر گردن کسی نمی‌اندازم اما هیچ کس به من نگفت که...

هیچ کس به من نگفت:

که دعای ما در فرج شما اثر دارد و آن را نزدیک می‌کند، نمی‌دانستم که شما دعا کردنمان را دوست داری و فرموده‌ای که خیلی برای فرج من دعا کنید.^۴

به ما نرسید که راز فرج و ظهورت در دعای شب و روز ما نهفته است و تا دستانت تک تک ما آسمانی نشود و چشمانمان از اشک، بارانی نگردد تو نمی‌آیی.

اگر به من گفته بودند که به آیت بصیرت، بهاء الدینی بزرگوار سفارش کرده‌ای که در قنوت نمازش «اللهم کن لولیک...» را زمزمه کند،^۵ ما هم از همان دوران نوجوانی، قنوتمان را زیبا می‌خواندیم.

خیلی دیر فهمیدم که بعد از هر نماز، دعای مستجاب دارم که می‌توانم با آن، یک سنگ را از سر راه ظهورت بردارم.

هم گناه ماست، مشکل تو نیست، تو برای من غایبی که نمی‌شناسمت.

ای کاش در نوجوانی به من گفته بودند که با شناخت تو، غیبت حداقل برای خودم، تمام شدنی است.

ای کاش بودنت را هر لحظه با تمام وجودم حس می‌کردم.

بارها روی تو دیدم ولی نشناختم لاله از باغ رخت چیدم ولی نشناختم
کعبه را کردم بهانه تا بگردم دور تو آمدم دور تو گردیدم، ولی نشناختم

ای کاش در نوجوانی می فهمیدم که چقدر دوست داری من
لب به دعا بگشایم و آمدنت را زمزمه گر باشم تاسهمی هر چند
کوچک در شادی دیگران داشته باشم.

بخوان دعای فرج را دعا اثر دارد دعا کبوتر عشق است و بال و پر دارد
بخوان دعای فرج را که یوسف زهرا زیشت پرده غیبت به ما نظر دارد

هیچ کس به من نگفت:

که رمز دیدار شما، پاکی و دوری از گناه است..
به ما نگفتند که در دیدار علی بن مهزیار اهوازی که بیست
سال به انتظار ایستاد تا شما را ملاقات کند به او فرمودی که
علت دوری شما از ما، چند گناهی بود که انجام می دادی.^۶
و فرمودی که علت در پشت پرده بودن ما، اعمال بد شما
شیعیان است و اگر شما پیمان پاکی که با امامان خود بسته
بودید را فراموش نمی کردید، پرده ها کنار می رفت.^۷
کاش به ما گفته بودند که چشم پاک، سزاوار سیمای پاک
است نه چشمی که به هر کس و ناکس نگاهی انداخته و زلف
پریشان دیگران را خیره شده، کجا این چشم می تواند خال
مشکین صورت شما را مشاهده کند!!!

هیچ کس به من نگفت:

که گناه، خانه قلب را تیره می‌سازد و شما که نورانی ترین هستی، در خانه سیاه نمی‌مانی. آن وقت خانه دل ما، سوت و کور می‌شود مثل خرابه ها، مگر اینکه با توبه، آن تیره گیها را از بین ببریم و دوباره مهیای پذیرایی از شما شویم.

قلب من در نوجوانی، آماده کاشتن بذر عشق بود، اما هر چه انتظار کشیدم کسی نگفت که باید عاشق برترین شد تا قلب آباد شود، به من نگفتند که مواظب باش قلبت را به هر کس و ناکسی نسپاری که صاحب اصلی آن، کسی است که وقتی قلبت پاک شود می‌آید.

و به ما نگفتند که جای شما در قلب ماست نه در جزیره خضرا و مثلث برمودا. به ما نگفتند که مواظب باشیم تا شما را از مهمانی قلبمان بیرون نکنیم. وقتی از آیت الله بهجت

مگر اینکه با باران اشک، آن آلودگی‌ها را شستشو دهد و به کنترل در آورد چشمی را، که وظیفه اش کرنش است در هنگام روبرو شدن با نامحرم.

به ما نگفتند که سید بن طاووس و شیخ مفید و سید مهدی بحرالعلوم - که به دیدارت نائل شدند - اهل گناه نبودند، یعنی ما هم باید این چنین باشیم.

کاش می‌دانستم که هر گناه، فاصله را دورتر می‌کند و هر ترک گناهی، قدمی است برای رسیدن به رضایت شما.

کاش می‌دانستم که باید مایه زینت شما باشم نه باعث شرمساری.

گفتم شبی به مهدی اذن نگاه خواهم

گفتا که من هم از تو ترک گناه خواهم

هیچ کس به من نگفت:

که شما مهربان ترین فرد عالم هستید؛ هزار بار مهربانتر از مادر و قتل و کشتار از روش شما به دور است. مگر نه این است که قرار شده بر سیره و روش جد بزرگوارتان رسول مهر و رحمت عمل کنید^۹ که در فتح مکه، با اینکه قدرت داشت، از همه گذشت از همان کسانی که او و یارانش را آزرده بودند.

مگر نه این است که شما خود را رحمت گسترده الهی معرفی کرده اید^{۱۰} و در دعای ندبه، همگی ما آن رافت و مهربانی و دعای خیر را از شما طلب می کنیم.^{۱۱}

من نمی دانستم که شما پدری مهربان، همدم و مونس دلسوز و رفیقی خیرخواه هستید^{۱۲} و چقدر دیر فهمیدم که شما یار بی کسان، طیب دردمندان، راهنمای گمشدگان و انیس غریبانی.

پرسیدند که شما کجایی؟ ایشان جواب داد که: « آقا در قلب شماست مواظب باشید بیرونش نکنید».^۸

کاش، قلبم را در نوجوانی به تو می سپردم و هر دم یادت را از قلبم به زبان جاری می ساختم.

آن دل که به یاد تو نباشد دل نیست

قلبی که به عشقت نپد جز گِل نیست

هیچ کس به من نگفت:

که رابطه شما با ما، رابطه پدر و فرزندی است. شما چون پدری مهربان و دلسوز در فکر آسایش و راحتی ما و پناهگاه همه مردم در لحظات خطر هستید،^{۱۴} اگر محبت پدرانه شما نبود هیچکس به عنوان پناه به سراغ شما نمی‌آمد. اما از این صمیمیت برای ما در آن دورانی که دنبال پناه بودیم، چیزی نگفتند.

اکنون دریافته‌ام که تا حال، فرزند خوبی برای این پدر بزرگوار نبوده‌ام و اینک دنبال راه چاره و جبران گذشته‌ام.

چقدر دیر فهمیدم که پدر معنویم از دست گناهان فرزندش، غمناک می‌شده و برای او استغفار می‌کرده، ای کاش می‌توانستم غمی از غمهایش بکاهم و لبخند رضایت را بر لبان مبارکش بنشانم. ای کاش می‌دانستم که از همان لحظه به تکلیف رسیدنم، منتظر من هستی تا با تو آشنا شوم و با شما

و من چقدر دیر دانستم که شما نمایانگر صفات خدایی؛ و مهربانی تنها یکی از صفات اوست، که در شما نور افشانی می‌کند.

من تازه شنیده‌ام که شما با غم ما غمناک و با شادی ما، شاد می‌شوی^{۱۳} و نسبت به ما از خودمان، مهربان‌تر و دلسوزتری و صلاح مرا بهتر از خودم می‌دانی و به سعادت و کمالم مشتاق‌تر از خودم هستی. کاش این مهربانی را از نوجوانی درک می‌کردم تا حال، دیگر قلبم انیس و مونس این غربت و تنهایی می‌شد.

آشتی کنم تادستم را بگیری و به آسمانها ببری تا مرا به
خدا برسانی و از شیطان نجاتم دهی و از این آشنایی، به سعادت
خود نزدیکتر شوم.

هیچ کس به من نگفت:

که شما همیشه و در همه حالات به یاد ما هستی و اگر ما
را رها کنی یا فراموش، دشمن درون و برون دمار از روزگار ما
در می آورد. چقدر شاد می شوم وقتی یاد آن صحبت زیبای
شما می افتم که فرمودی: « هرگز شما را از یاد نبرده ایم».^{۱۵}
مگر می شود که ارباب کریم نوکرانش را فراموش کند و به
آنها توجه نداشته باشد.

اما شرم و خجالت آنگاه همنشین دائمی ما می شود که به
یاد بیاوریم هرگز به یادت نبوده ایم و تمام خوشیها را بی
حضور شما تجربه کرده ایم.

کسی به من نگفت که می شود با شما حرف زد، درد دل
کرد و غصه ها را قصه وار گفت.

هیچ کس به من نگفت:

که یاد شما در قلبم باران نور و برکتی می‌بارد که دانه وجودم را تا خورشید وجودت می‌پرورد و بالا می‌برد و این، یعنی بهره مندی از تربیت خصوصی بهترین مربی عالم از جانب پروردگار.

تازه دانستم که حتی وقتی تو را فراموش کرده ام به یادم هستی،^{۱۶} اما چقدر دیر فهمیدم اگر یاد تو باشم تو مرا با نگاه ویژه‌ای یاد می‌کنی و این نگاه ویژه چه‌ها که نمی‌کند.

هر چند دیر، اما خوب شد دانستم که اگر به یاد شما باشم شما مرا با دعای خالصانه و عنایت ویژه، مورد توجه قرار می‌دهی و اینگونه من، آن گونه می‌شوم که خدا می‌خواهد یعنی آماده یاری.

نمی‌دانستم که نوجوانان هم می‌توانند راه باریکه‌ای از نجوا با مولایشان، باز کنند و گاه گاهی، نوای خوش «یا بن الحسن» بر لب جاری سازند.

ای کاش از همان دوران نوجوانی می‌فهمیدم که به یادم هستی تا هرگز فراموشت نکنم.

اما حالا هم که به خود آمده ام و می‌خواهم همیشه به یادت باشم آنقدر خیالهای بی خود در دلم خانه کرده‌اند که...؛ اما نه، هرگز نا امید نمی‌شوم، چون یار و یآوری مثل شما دارم؛ امیدوارم نسیم یاری شما غبار خیالات و فراموشی را از قلبم پاک کند تا حضور شما صفای زندگیم شود.

هیچ کس به من نگفت:

که طولانی شدن غیبت شما، به خاطر نداشتن یار است^{۱۷} و من چقدر دیر دانستم که من هم می‌توانم یار شما باشم. اصلاً در فکر من نمی‌گنجید که یاران تو از همین کرهٔ خاکی و تعدادی از آنها از همین خاک پاک ایرانند.

اگر به من گفته بودند که یاران شما، منتظر شما هستند، گناه در زندگیشان راه ندارد و اخلاقشان ستودنی است،^{۱۸} هرگز گناه نمی‌کردم و با مادرم بسیار خوش اخلاق بودم، اما دیر فهمیدم و ندانسته سمت گناه رفتم و در جوانی و غرور بلوغ، دچار بداخلاقی‌هایی شدم.

اما می‌دانم حالا هم دیر نشده اگر شروع کنم قبولم می‌کنی و مهر خادمی بر پیشانی‌م می‌زنی که خادم تو، ارباب عالم است. من حتی تعداد یاران شما را که بیشتر از ۳۱۳ نفر هستند را نمی‌دانستم، اما وقتی شنیدم که به این تعداد محدود

اگر از نوجوانی زودتر می‌فهمیدم که می‌شود شب، هنگام خواب، با یاد شما خوابید و صبح با یاد شما بیدار شد، تا حالا سالها بود که این مشق را تمرین کرده بودم. نمی‌دانستم که می‌شود درس خواندن را با یاد تو شروع کرد و نوشتن را پس از نام خدا به یاد تو مزین نمود. خدایا! کاش هیچ‌گاه یاد فلان بازیگر و فلان خواننده مرا از یاد نجات بخش عالم، غافل و بی‌خبر نمی‌کرد. چو شب گیرم خیالت را در آغوش سحر از بستم بوی گل آید

نمی‌شوند و دسته‌های بعدی هم در راه یاری شما، قیام
می‌کنند خوشحال شدم و امیدوار.

سال‌ها منتظر سیصد و اندی مرد است آن قدر مرد نبودیم که یارش باشیم

هیچ کس به من نگفت:

که یکی دیگر از راه‌هایی که مرا به یاری شما نزدیک
می‌کند، بستن عهد با شماست.

عهدهایی که شاید در ظاهر کوچک باشند اما در گذشت
زمان، اثرات پر باری را به نمایش خواهند گذاشت.

مثلاً عهد ببندم که به دوستانم زودتر سلام کنم و دروغ را
از صفحه زندگیم فقط به خاطر شما بیرون کنم و بر همین دو
عهد، مداومت کنم تا بعد از محکم شدن این عهد و پیمان،
سراغ سومین پیمانم با شما بیایم...

حتی دعای عهد را اگر صبحها موفق به خواندن نمی‌شوم در
اولین وقت نشاطم در هر جا شد زمزمه کنم.

هر چند که دیرفهمیدم که دعای عهد چه مضامین زیبایی
دارد و چه مناجات عاشقانه‌ای است که طلب دیدار دلدار را
می‌کند و عاجزانه درخواست یاری آن امام غریب را در سر

می‌پروراند که حتی اگر مرگ آمد و قبل از ظهورت، مرا از دنیا برد، باز هم زنده شوم و برگردم و تو را یاری کنم.^{۱۹}

کسی به من نگفت که می‌توانی صبح را با عهد با امام
زمانت شروع کنی تا این عهد، مدد کند تو را در دروی از گناه
و یک قدم نزدیک شدن به عزیز دلها.

عمریست بی‌قرار نگاهت نشسته‌ایم از غصه نیامدنت دل شکسته‌ایم
ما پای عهد عاشقی سرخ انتظار با هر کسی به غیر تو پیمان گسسته‌ایم

به من می‌گفتند:

که شما اعمالم را می‌بینی و ناظر هستی، اما باورم
نمی‌شد.^{۲۰}

تازه فهمیدم که در روز قیامت در و دیوار به کارهایم
شهادت می‌دهند و فرشتگان از مشاهده کارهایم، تعریف
می‌کنند و تو که مقامت از هر فرشته و انسانی بالاتر است،
چگونه با خبر نباشی از کارهایم؟! حالا به یقین دانستم که
می‌دیدي، اما چقدر بزرگووارانه مثل خدا که ستار و پرده پوش
است، همه را مخفی کردی که هیچکس ندانست که من
چه‌ها که نکرده‌ام.

هیچ کس به من نگفت:

که محور هستی شمایی و بدون محور، عالم گردشی ندارد و زمین و اهلیش بدون شما، لحظه‌ای پابرجا نیست.^{۲۱} فیض خدا از طریق شما به همه می‌رسد، انسانها و حیوانات حتی شاخه‌های درختان، پایداریشان به شماست تا فیض خدا را به آنها برسانید.

من اصلاً نمی‌دانستم که به خاطر شما باران می‌بارد و آسمان بر زمین فرود نمی‌آید. خیلی برایم جالب بود وقتی شنیدم همه به واسطه شما روزی می‌خورند.^{۲۲}

یعنی من هر نفسم را مدیون شما بوده‌ام و اینچنین مرا از شما دور نگه داشته‌اند که هیچ از شما ندانم و نوجوانیم بی شما سپری شود. فصل مهم عمرم که پایه ریزی محبت شما باید در آن شکل می‌گرفت این چنین به تاراج و غارت رفت و اینک من ماندم و دستانی خالی که به طرف شما دراز است و

نمی‌دانم منظورت چه بوده است، شاید می‌خواستی با این کارها، مرا به سوی خودت بکشانی و عرق شرم مرا با دستمال توفیق توبه، پاک کنی.

حالا می‌خواهم بیایم، می‌خواهم برای شما باشم، به سوی شما حرکت کنم و محور کارهایم، رضایت شما باشد، کمکم کن.

می دانم که آنها را خالی بر نمی گردانی. ای فیض خدا که چونان خورشیدی نور افشانی می کنی و من بهره ای نبرده ام از این نور برای شیدایی و زندگی با حلاوت در مسیر رضایت تو، مدد فرما و نور الهی را بر دلم بنشان.

هیچ کس به من نگفت :

که باید منتظر شما بود و انتظار شما چه اجر فراوانی دارد مثل شمشیر زدن در سپاه رسول خدا ﷺ و نگفتند که انتظار با نشستن و دست روی دست گذاشتن و آه کشیدن حاصل نمی شود که انتظار حرکت است و پویایی. آنکه در انتظار عزیزی است، سر از پا نمی شناسد. در تلاش و تکاپو است تا اطراف و اطرافیانش را برای آمدن مهمان و خوشایندش آماده سازد.

و نگفتند بدون انتظار، اعمال ما مورد پذیرش درگاه الهی قرار نمی گیرد^{۲۴} و بهترین اعمال، انتظار است و انتظار عمل است نه حالت. و کاش زودتر می دانستم که انتظار شما، شوق یاری و همراهی را در من ایجاد می کند و به من هویت و حیات می بخشد و مرا از پوچی و بی هدفی نجات می دهد. ای کاش در آن دوران، انتظارت را تجربه می کردم تا حالت انتظار،

در تار و پودم تنیده می‌شد و دوام آنرا در این دوران می‌دیدم و
میوه آن را می‌چیدم.

منتظر من می‌نشینم شه بیاید یا نیاید

بلکه رخسارش ببینم شه بیاید یا نیاید

رنج خار از چیدن گل‌گر ببینم یا نبینم

می‌کنم صبر و تحمل شه بیاید یا نیاید

هیچ کس به من نگفت:

که شناخت شما، عشق راستین ایجاد می‌کند و عشق،
اطاعت می‌آورد و اطاعت، همان صراط مستقیمی است که
دست مرا در دست انبیاء و شهدا و صالحین و صدیقین
می‌گذارد و اینان همان اهل بیتی هستند که به من بال پریدن
می‌دهند تا کرانه بی‌نهایت پرواز کنم. اما کدام شناخت؟
شناخت شما، غیر از دانستن اسم پدر و مادر و سال تولد است
که آنها را در نوجوانی آموختیم، اما راهی به جایی نبردیم. در
مدرسه هم امتحانش را بیست گرفتیم، ولی اثری در زندگیمان
نداشت.

شناخت شما، شناخت علم و ولایت و احاطه شما بر جهان
هستی است، که به وسیله شما بلا از مادفع می‌شود^{۲۵} و برکت
و نزولش، به خاطر شماست که ادامه دارد، که خورشید با
اینکه پشت ابر است گرما می‌بخشد و نورش همه جا را روشن

هیچ کس به من نگفت:

که می‌شود به شما هدیه داد و شما را خوشحال کرد... اگر به من می‌گفتند که سه بار «قل هو الله احد» ثواب یک ختم قرآن را دارد،^{۲۷} من از همان نوجوانی بعد از هر نمازم، یک ختم قرآن به شما اهدا می‌کردم تا هر روز عزیزتر از دیروز باشم و یک قدم نزدیکتر از روز قبل.

هدیه من ناقابل بود، ولی احسان شما در مقابل هدیه من این قابلیت را داشت که مرا به عزت بندگی و خدمت به شما برساند.

احسان از طرف کریمترین انسان روی زمین، زندگی مرا زیر و رو می‌کرد، اگر از نوجوانی اهل احسان و اهدای هدیه می‌بودم.

اما حالا هم دیر نشده، بپذیر از من که وجود ناقابل، رکوع و سجده‌ای به جای آورد و آن را در قالب دسته گلی همراه

کرده و باید می‌دانستم که شناخت امام غایب به این است که بدانی امان اهل زمین است^{۲۶} و زمینیان همه وامدار او هستند و اهل آسمان صدقه سر او به حیات ادامه می‌دهند و زمین را مشاهده می‌کنند.

چرا کسی مرا در نوجوانی به کلاس آمادگی شناخت تو رهنمون نشد؟ همه چیز را به ما یاد دادند جز این نکته که همه چیز به خاطر توست و تو، امام همه چیزی.

چند صلوات به وجود نازنینت اهدا کند. کاش گل‌های زیادی
نثار آن وجود می‌کردم تا در نتیجه احسان، بوی گل نرگس را
استشمام می‌کردم.

سر چه باشد که به پای تو گذارم آن را
جان چه قابل که تو از من بپذیری جان را

هیچ کس به من نگفت :

که شما چقدر به نماز عشق می‌ورزی و همیشه نماز زیباییت
را که عطر حضورش در جهان بی نظیر است، اول وقت
می‌خوانی.

اگر می‌دانستم؛ از همان نوجوانی، همان موقعی نماز
می‌خواندم که شما مشغول نمازی؛ یعنی اول وقت و مطمئن
می‌شدم که نمازم به آسمان سفر کرده، چرا که در دقایقی که
میزبان نمازت بودند خوانده شده است و ملائکه به احترام نماز
شما در آن لحظه، بقیه نمازها را هم که مهمان آسمان شده‌اند
می‌پذیرند.

شنیده‌ام که در فرانسه، جوان ایرانی را به خاطر قولی که به
شما داد تا نمازش را اول وقت بخواند کمک کردی و او را به
امتحان رساندی و او دیگر نمازش را حتی دقیقه‌ای به تأخیر

هیچ کس به من نگفت:

که شما بعد از نماز، عاشقانه می‌نشینی و تسبیحات مادرت زهرای اطهر علیها السلام را زمزمه می‌کنی و ایشان را به عنوان الگوی خویش، با افتخار انتخاب نموده‌ای.

من هم می‌گفتم اما نه مثل شما، من بی حضور قلب و با سرعت نور، بدون اینکه بفهمم الله اکبر چه معنایی یا الحمدلله چه اثراتی و سبحان الله چه برکاتی دارند، می‌گفتم تا گفته باشم. حالا از شنیدن صدایم هنگام گفتن سبحان الله، چقدر شرمسار و خجلم.

به ما نگفتند که شما بدون اینکه بعد از نماز حرکتی کنید بسیار آرام و شمرده ۳۴ بار الله اکبر می‌گوئید که در و دیوار، هم صدا می‌شوند با شما در این ذکر شریف و ۳۳ بار الحمدلله

نیانداخت؛ حتی در بیابان از اتوبوس قدم روی خاک گذاشت و پیشانی بر مهر تا قولش عملی شود و مطیع مولایش باشد.^{۲۸}
حالا دیگر می‌دانم که نماز اول وقت، لبهای شما را به لبخند، زیباتر می‌سازد و دمار از روزگار شیطان در می‌آورد. ای کاش، وقتی پدرم مرا برای نماز صبح صدا می‌زد زود رختخواب گرم و نرم را ترک می‌کردم تا با یاد شما، به رکوع و سجده روم و در آن لحظات بهشتی قبل از طلوع آفتاب دعا گوی شما باشم.

هیچ کس به من نگفت:

که از کینه و حسد در دوران ظهورت خبری نیست،^{۲۹} کینه می‌میرد و حسد تبعید می‌شود به ناکجا آباد وجود، همه با هم متحد و صمیمی خواهیم بود، اصلاً بهانه‌ای برای کینه توزی نیست. آن عدل و عدالتی که شما حاکم کرده‌ای و همه را به حقشان رسانده‌ای دیگر جایی برای کینه نمی‌گذارد. عقلها رشد می‌کند.^{۳۰} میدان، میدان رقابت در علم و معنویت می‌شود نه در شهوت و شکم بارگی و بی‌خدایی.

حتی شنیده‌ام حیوانات هم با هم به مسالمت زندگی می‌کنند.^{۳۱} آنقدر مهر و الفت در فضا پخش می‌شود که میش و گرگ در کنار هم تعریف می‌کنند و می‌خندند که ما چه نادان بودیم که بر سر هم می‌پریدیم. بیماری‌ها ریشه کن^{۳۲} می‌شود و شفا در هر خانه‌ای را می‌زند تا آن خانه را از غم و اندوه بیماری نجات دهد.

که تمام نعمت‌ها که شما واسطه‌شان هستی از آن خداست و حمدش هم باید از آن او باشد و ۳۳ بار سبحان الله که منزله و بی‌عیب بودن خدا را هیچ کس مثل شما باور ندارد. ای کاش در نوجوانی می‌فهمیدم که چگونه ذکر می‌گویی و چه ذکری می‌گویی.

هیچ کس به من نگفت:

که دوران ظهور شما از چه زیبایی منحصر به فردی برخوردار است، همه جا گلستان می‌شود و از تکه زمینی که بوی ویرانی دهد خبری نیست.^{۳۴} گلهای همیشه خندان و چمن‌ها خوشحال از اینکه زیر پای مردمان زمان ظهور قرار می‌گیرند.

از شرق تا غرب عالم، همه جا سرسبزی است و خرمی. یک زن تنها، می‌تواند بدون هیچ خطری از کشوری به کشور دیگر برود.^{۳۵} از تنها چیزی که خبر نیست، ظلم و تجاوز است.

غصه مردم ظهور، پیدا کردن فقیر و دادن صدقه است. آنقدر می‌بخشی که همه دارا می‌شوند^{۳۶} و به خاطر شما، آسمان و زمین برکاتشان را بر مردم دریغ نمی‌کنند و آن تقسیم با دست عدالت تو، جایی برای فقیر و تهیدست در عالم نمی‌گذارد.

تازه وقتی شفا وارد می‌شود با کمال تعجب می‌بیند که عدالت قبل از او وارد شده است که نه در جهان که در تک تک خانه‌ها، عدالت مهمان نه، بلکه عضوه‌میشگی آن خانه شده است.^{۳۳}

دنیای با حضور تو دنیای دیگریست

روز طلوع سبز تو فردای دیگریست

بوی بهشت می‌وزد از کوچه باغ‌ها

خاک زمین بهاری گل‌های دیگریست

هیچکس به من نگفت:

در هنگام ظهورت، آسمان می بارد هر چه که خواهی. آفت
از زمین ها فراری و زمین مهربان می شود و گنجهای زیر زمین
با افتخار، خود را نمایان می سازند.^{۳۸}

چرا به ما نگفتند که وقتی بیایی، خبر از کویر و خشکی،
دیگر نیست. آبادی و آبادانی همه جا را فرا گرفته و هر روز
بهرتر از دیروز است و بهترین چیز، نگاهی است که در این
جهان پر از خیر و برکت به تو می اندازیم و نمازی است که به
شما اقتدا می کنیم. آن وقت دیگر برای فرج دعا نمی کنیم،
بلکه برای سلامتی و طول عمر یار از سفر آمده، دستانمان بر
سجاده نیاز، بلند است و دعا می کنیم.

حرفی از نظام طبقاتی کاخ نشین و کوخ نشین نیست و
خداوند قناعت را به مردم عطا می کند.^{۳۷} هیچ کس چشمی به
اموال دیگران ندارد.

شخصی را می بینی که شمش طلا به دوش گرفته و دنبال
صدقه دادن است، اما کسی از او قبول نمی کند. کاش از این
زیباییها خبر داشتیم تا زودتر در فکر فراهم کردن مقدماتش
می افتادم. مگر نه این است که ما باید آماده شویم تا تو بیایی!

امیر بی قرینه کی می آیی

شفای زخم سینه کی می آیی

عزیزم مادرت چشم انتظار است

سحر خیز مدینه کی می آیی

و عاشقانه در پی انجام اوامر شما به دور شما می‌چرخیم و
نگاه مهربان شما را هر روز می‌بینیم و از نامهربانی‌های خودمان
به یکدیگر در زمان غیبت، چیزی جز شرمساری نصیتمان
نمی‌شود و شما چه مهربانانه از همه ما می‌گذری.

هیچ کس به من نگفت:

که اگر بیایی، ظلمی باقی نمی‌ماند. دختر بچه عراقی،
پدرش را از دست نمی‌دهد و شیرخوارگان فلسطینی بی
خانمان نمی‌شوند. سربازان امریکایی با بی‌رحمی وارد خانه‌ها
نمی‌شوند و حرمت زن‌ها حفظ می‌شود. حاکم فقط تویی، تنها تو
که جانشین خدا بر روی زمینی و دیگران همه مطیع امر تو
خواهند بود و جهانیان، حکومتی الهی و حاکمی چون شما را
خواهند دید.

به ما نگفتند که دوران ظهور، دیگر هیچ کس سر کسی
کلاه نمی‌گذارد و دروغ و دغلبازی تشییع جنازه می‌شوند.

زندگی‌ها با عیش حلال، خوش می‌شوند و مردم در کوچه‌ها با
لبخند به هم سلام می‌دهند و احوالپرسی می‌کنند.
من الآن هم به همین نیت به همه سلام می‌کنم و لبخندم
را از انسانها دریغ نمی‌سازم.

هیچکس به من نگفت:

که در دوران غیبت شما، وظایفی دارم از جنس عشق، که
با عمل کردن به آن وظایف، راهی به سوی شما برایم گشوده
خواهد شد.

مگر نه این است که مؤمن باید در فراق شما قلبش میزبان
غم باشد و اندوه در دلش خانه سازد هر چند ظاهرش شاد و
پر تبسم جلوه می‌کند.

مخفی بودن امام و نرسیدن دست کوتاه ما بر آن مهربان،
گرفتن حق امام از ظالمانی که از خلافت و حکومت جهان،
حضرت را محروم کرده‌اند و همچنین سختی پیمودن راه راست
و سخت شدن راه رسیدن به خدا به خاطر غیبت آن یگانه دهر،
همه و همه عواملی است که غم را در دل میهمان می‌کند.

اگر در نوجوانی، جرعه‌ای از شربت شیرین محبت به امام
راچشیده بودم اکنون در فراق آن محبوب، اینگونه بی خیال
ننشسته و در فکر دنیای خویش، گذران عمر نمی‌کردم.

هیچکس به من نگفت:

که در زمان غیبت نباید از شما دور شوم، جدا شوم و راه را گم
کنم. من نمی‌دانستم که امام، امام است؛ چه ظاهر باشد، چه
غایب. و تو امام منی و خدا وعده داده هر کس در قیامت با امامش
محشور می‌شود.^{۳۹}

من نمی‌دانستم که عرض ارادت و بندگی با دعا برای
صحت و سلامتی شما، کامل می‌شود. حال دعای «اللهم کن
لولیک...» را در تمام لحظات عمرم، از یاد نمی‌برم که این
دعا، نه ضامن سلامتی شماست که خداوند ضمانت داده است
که بمانی تا جهان را پر از عدل و داد کنی؛ اما این ضمانت
الهی چیزی از وظیفه عاشق نسبت به معشوق، کم نمی‌کند که
خود شما در سفارشی به آیت بصیرت، آیت خدا بهاء‌الدینی
فرمودید که در قنوت نمازهایش، اللهم کن لولیک را زمزمه

هیچ کس به من نگفت:

که می‌شود برای سلامتی شما صدقه داد و صداقت را ثابت کرد که ما صادقانه و بی‌ریا، شما را دوست داریم؛ نه برای نانی و نامی که می‌خواهیم نباشد، آن نان و نامی که ما را از شما دور کرده و به جان یکدیگر انداخته است.

نمی‌دانستم که هر روز با صدقه‌ای که می‌دهم^{۴۱} و سلامتی شما را با آن نیت می‌کنم، چه یادی را از شما زنده کرده‌ام و چه عرض ارادت ناچیزی را به محضر اربابم پیشکش نموده‌ام.

به ما نگفتند که سلامتی شما از سلامتی همه، حتی نزدیکترین کسانم هم مهمتر است و نشانه‌ی ایمان است که فرزندان پیامبر را بر هر چه داریم و نداریم مقدم سازیم^{۴۲} و من این نشانه را نداشتم. اصلاً کسی نگفت که باید اینگونه باشم، آن هم در آن دوران ظرافت و لطافت نوجوانی که آمادگی هر ایثاری فراهم است.

کند. چرا من از همان اول تکلیف نفهمیدم که نمازم را با یاد و دعا برای شما، زینت بخشم و معطر سازم.

کسی به من نگفت که تمامی امامان، برای شما دست به دعا بلند کرده‌اند و از خدا سلامتی و فرج شما را عاجزانه خواسته‌اند.^{۴۰}

خدایا نمی‌دانم؛ شاید کمی دیر شده باشد. با این حال، توفیق نصیب کن زین پس، دستانم برای آنکسی که دوستم دارد و دوستش دارم، به سمت آسمان افراشته شود و دعای سلامتی‌اش را نه در قنوت که در تمام لحظاتم زمزمه گر باشم.

اما حالامی خواهیم تمام وجودم که به صدقه سر شما حیات
دارد، صدقه لحظه‌ای از عمر پربرکت شما باشد و تمام وجودم
وقف شما گردد.

هیچ کس به من نگفت:

که چرا نشسته‌ای در هنگام شنیدن آن نام زیبا که قیام را
خاطره آور است. چه بسیار نام‌هایت را شنیدم ولی غافل از
اینکه وظیفه دارم برخیزم و به احترامت، شما را یاد کنم.
به من نگفتند که امام صادق علیه السلام وقتی نام زیبایت را شنید
که قرار است بیایی و چه زیبایی‌ها به همراه بیاوری، به روی پا
ایستاد و احترام را به نهایت رساند.^{۴۳}

حتی شنیده ام عالم پاک دل آیت‌الله صافی وقتی در
مجلسی همه قیام کردند عذر آورد که من پیرم و پاهایم طاقت
ایستادن ندارد مرا ببخشید، اما بعد از لحظه‌ای تا مجری، نام
مبارک شما را آورد؛ ناگاه آن عالم بزرگ، با زحمت به روی پا
ایستاد در حالی که همه مثل من، نشسته بودند و غافل از
وظیفه شان.

هیچ کس به من نگفت:

که خواسته‌های شما را بر خواسته‌های خودم، مقدم بدانم تا مورد محبت بیشتر شما قرار گیرم.

چه حیف شد که از همان دوران نوجوانی دنبال هوای نفس رفتیم و هوای شما را در سر نداشتیم و خواسته‌های نفسانی خویش را بر خواسته‌های شما - که همان خواست خداوند است - مقدم داشتیم و حالا خسارتش را - که دوری از شماست - مشاهده می‌کنم و چه بهای سنگینی می‌پردازم.

من تازه شنیده‌ام که جدّ گرامیت، امام صادق علیه السلام به این خاطر سلمان فارسی را خیلی دوست می‌داشت که سلمان، مسلمان گونه، خواسته‌های امامش حضرت علی علیه السلام را بر خواسته‌های خودش مقدم می‌داشت و همین امر او را سلمان کرد که از اهل بیت شد و سلمان محمدی لقب گرفت.^{۴۴}

و آن عالم، به خود نگفت که بنشین، وقتی که همه نشسته‌اند. نه، اینجا جای نشستن نیست، من باید بگویم که آماده‌ام، هر وقت و هر جا که بخواهی با سر می‌آیم و کسی که حاضر نیست فقط از جایش بلند شود و بنشیند چه طور می‌خواهد منتظر باشد؟! هر چند آنچه مهم جلوه می‌کند این است که احترام شما را در عمل به گفته‌های نورانی شما، حفظ کنم.

هیچ کس به من نگفت:

که احترام شما در رعایت ادب نسبت به منسوبین شماست. من از کجا باید می‌دانستم که سادات و علما منسوب به شما هستند و احترامشان، احترام شماست.^{۴۵}

مرا ببخش اگر کوتاهی نمودم و همچنین در اماکنی که به نام شماست نیز، ادب را رعایت نکرده به غفلت و سرگرمی مشغول شدم. به جمکران آمدم، اما آن احترامی که شایسته مسجد شما بود نشان ندادم و چشمانم را آلوده به گناه کرده و دل نازنین شما را به درد آوردم.

هیچ حرفی ندارم جز اینکه بگویم، ای کریم! از ما بگذر و آنچه دیده‌ای نادیده بگیر.

و من اکنون در فکر خواسته‌های شما هستم تا خود را عادت دهم که هر کاری پیش آمد قبلش اندیشه کنم آیا مورد رضایت شما هست یا خیر؟ که اگر آن کار به رضایت شما بود، محکم و استوار انجام دهم که می‌دانم کاری که بامعیار رضایت شما سنجیده شود قدمی است به سمت خدا.

هیچ کس به من نگفت:

که تو آنقدر مقام و منزلت داری که در هنگام ظهور، عیسی علیه السلام پیامبر بزرگ خدا، با افتخار در نماز به شما اقتدا می‌کند^{۴۷} و تعارف پر از محبت شما را قبول نمی‌کند که امام همه، حتی پیامبران در آن روز شمایی.

و چقدر خوشحال است عیسی علیه السلام که در رکاب شما و یار شماست.

به ما نگفتند که خضر نبی، دائماً در حضور شماست و شما را به یاری مدد می‌کند و دوستدار شماست به قلب و دست و زبان.

و چون خدمت به شما را بهترین کار می‌دانست از خداوند درخواست عمر طولانی کرد تا بماند و خدمتش را به شما کامل کند.

هیچ کس به من نگفت:

که در دوران غیبت کبری، باید از نائبان عام شما، تبعیت کرده و آنها را در امور دینی خویش، مقتدا قرار دهم که فرموده‌ای «در حوادث جدید که پیش می‌آید به روایت کنندگان احادیث ما رجوع کنید که حجت ما هستند»^{۴۶} اما چه فقهائی؟ هر فقیه‌ای که صلاحیت مرجعیت ندارد، بلکه باید مخالف هوای نفس عمل کند، از مولایش اطاعت محض داشته و در فکر جمع مال و شهرت و مقام نباشد. آری، او باید تبعیت شود که رضایت تو در آن است.

هیچکس به من نگفت و من از همان اوایل تکلیف، بدون تقلید از مرجعی، اعمالم را انجام دادم و حالا باز هم در فکر جبران هستم که گذشته را ببخشی و برای آینده، راهی نورانی جلو پایم بگسترانی که چه بی نورا است راهی که بی حضورت طی شود.

دعا کن تا بتوانم قدمی در راه خدمت شما - هر چند کوتاه

- بر دارم.

دیگران گر به تماشای جمال تو خوشند

ما شب و روز به یک وعده دیدار خوشیم

هیچکس به من نگفت:

که چرا ساعت‌ها وقت برای فیلم و فوتبال می‌گذاری، اما روزی ۵ دقیقه برای شناخت امام بهتر از جانت نمی‌گذاری. اگر زودتر می‌فهمیدم که با روزی ۵ دقیقه مطالعه پیرامون امام زمانم، هفته‌ای ۳۵ دقیقه و ماهی ۱۵۰ و سالی ۱۸۲۵ دقیقه می‌توانم درباره وجود نازنینت مطالعه کنم و مطلب یاد بگیرم حتماً این کار را می‌کردم، از این پس به یاری شما این مطالعه را شروع خواهم کرد تا سال دیگر همین حسرت را نخورم. و شما را بیشتر بشناسم که شنیده‌ام نشناختن شما، بدترین مرگ را به دنبال دارد و مرگ جاهلیت، همان وقت نگذاشتن برای شماست که عمرت صرف شود به غیر از راه امام، در هر راهی به غیر از امام زمانت، و این همان چیزی است که دشمن می‌خواهد.

پی‌نوشت‌ها

۱. بحارالانوار، ج ۵، ص ۱۵۴.
۲. مفاتیح الجنان - دعای ندبه: بنفسی انت من مغیب لم یخل منا بنفسی انت من نازح ما نرح عنا.
۳. حسین گنجی، ارتباط معنوی با حضرت مهدی علیه السلام، ص ۳۶.
۴. کمال الدین، ج ۲/۲۳۹. «و اکثروا الدعا بتعجیل الفرج»: برای فرج خیلی دعا کنید.
۵. یکی از شاگردان آیت الله بهاء الدینی نقل می‌کند که سال‌های سال در قنوت سرور گرامیمان آقای بهاء الدینی، آیات قرآن و دعاهای مرسوم را می‌شنیدیم اما به ناگاه روش ایشان تغییر کرد و در قنوت فقط دعای «اللهم کن لولیک...» را زمزمه می‌کرد. وقتی علت را از ایشان پرسیدم فرمود: امام عصر علیه السلام به من سفارش کرده‌اند که در قنوت نمازت ... برای من دعا کن (پورسید آقایی، میر مهر، ص ۵۳).
۶. به نقل از ارتباط معنوی با حضرت مهدی علیه السلام، ص ۶۱: علی بن مهزیار اهوازی، ۲۰ سال به حج رفت تا به دیدار و ملاقات امام زمان علیه السلام برسد. در سفر آخر، قاصدی دنبال او آمد و او را از راه بیابان‌ها به سمت جان‌جانان امام زمان علیه السلام راهنمایی کرد ...
- وقتی علی بن مهزیار در مقابل امام زمان علیه السلام در خیمه نشسته بود حضرت فرمودند: من شب و روز منتظرت بودم. علی با تعجب گفت: قاصد شما دیر آمد. حضرت فرمودند: من مشتاق شما بودم ولی در وجود شما گناهی بود که مانع از دیدار می‌شد ... (دلائل الامامه، ص ۲۹۷).
۷. امام زمان علیه السلام فرمودند: اگر شیعیان ما ... در وفای پیمانی که از ایشان گرفته

به خاطر همین، دائماً دنبال سرگرم کردن ما است تا آنقدر سرگرم شویم که متوجه غفلتمان از ولی خدا نشویم. اطرافمان پر از سرگرمی شده است، در تلویزیون، موبایل و همه جا بازی و ارزان‌ترین چیز سی دی بازی که مبادا از بازی دوری کنیم و در خلوت که دیگر فکرمان مشغول بازی نیست لحظه‌ای به یاد شما بیفتیم.

کاش توفیق رفیق من تنها می‌شد

عمر من صرف عبودیت و تقوا می‌شد

کاش از ذائقه‌ام لذت عصیان می‌رفت

در همه زندگی‌ام یار هوبدا می‌شد

حال با مرد خراسانی گفتگو می‌کند و از خراسان خبرهایی می‌دهد، اما نگرانی تمام وجود مرد خراسانی را فراگرفته است. امام به او می‌فرماید: «ای خراسانی بلند شو و داخل تنور را نگاه کن».

او برخاسته و با تعجب می‌بیند که هارون چهارزانو میان آتش نشسته است و آتش هیچ آسیبی به او وارد نکرده.

آنگاه امام صادق علیه السلام از مرد خراسانی پرسید:

«در خراسان چند نفر مثل هارون می‌شناسی؟»

خراسانی می‌گوید: به خدا قسم یک نفر هم اینگونه سراغ ندارم.

حضرت می‌فرماید: «آگاه باش! ما در زمانی که پنج نفر یاور و پشتیبان پیدا نکنیم قیام نمی‌کنیم»؛ (کنایه از اینکه اگر یار داشتیم قیام می‌کردیم).

(سفینه البحار، ج ۸، ص ۶۸۱)

۱۸. امام صادق علیه السلام فرمودند: «... کسی که دوست دارد از یاران قائم علیه السلام باشد پس منتظر باشد و در حال انتظار پرهیزگاری پیشه کند و به اخلاق نیکو آراسته گردد». (نگین آفرینش، ص ۱۱۶)

۱۹. مفاتیح الجنان، دعای عهد.

۲۰. «قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المومنون» (توبه (۱۰۵)).

۲۱. لولا الحجة لسافت الارض... (کافی، ج ۱، ص ۲۰۱).

۲۲. بکم ينزل الغيث و بکم يمسك السماء على الارض... (مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره).

۲۳. نگین آفرینش، ص ۱۳۰.

۲۴. همان، ص ۱۱۳.

۲۵. کمال الدین، ج ۲، ص ۱۷۱.

۲۶. همان، ص ۲۳۹.

۲۷. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۱۸.

۲۸. میر مهر، ص ۳۴۴. جوانی تا صدای اذان را شنید از راننده اتوبوس

شده، یکدل و مصمم باشند، البته نعمت دیدار، از آنان تاخیر نمی‌افتاد. (نگین آفرینش، ص ۱۲۵)

۸. یکی از دوستان از حضرت آیت الله بهجت درباره جزیره خضرا پرسید. حضرت آیت الله بهجت فرمودند: جزیره خضرا آن قلبی است که امام زمان علیه السلام در آن تاب بیاورد. (ارتباط معنوی با حضرت مهدی علیه السلام، ص ۶۹)

۹. کمال الدین، ج ۲، ص ۱۲۲.

۱۰. «السلام عليك ايها العلم المنصوب ... و الرحمة الواسعة». (مفاتیح الجنان، زیارت آل یاسین)

۱۱. «... و هب لنا رافقه و رحمة و دعائه و خيره...». (مفاتیح الجنان، دعای ندبه)

۱۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۲۵.

۱۳. بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱۴۰؛ منتهی الامال، ج ۲، ص ۲۸۶۹.

۱۴. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۲۵.

۱۵. انا غیر مهملین لمراعاتکم و لانا سین لذکرکم. (احتجاج، ج ۲، ص ۵۸۹، به نقل از نگین آفرینش، ص ۸۴)

۱۶. همان.

۱۷. یکی از شیعیان امام صادق علیه السلام به نام سهل بن حسن خراسانی به آن حضرت می‌گوید: چه چیز شما را باز داشته است از این که حق مسلم خود (حکومت) را به دست بگیرید در حالی که صدهزار شیعه پا در رکاب و شمشیر زن در اختیار شماست؟

امام دستور می‌دهند تا تنور را روشن کنند سپس به مرد خراسانی فرمودند: «ای خراسانی بلند شو و داخل تنور بنشین» سهل که گمان کرده است امام از دست او خشمگین شده، شروع به عذرخواهی و آوردن بهانه می‌کند... در این لحظه هارون مکی از شیعیان راستین حضرت وارد می‌شود و سلام می‌کند. امام صادق علیه السلام به او پاسخ می‌دهد و بدون مقدمه به او می‌فرماید: «در تنور بنشین».

هارون مکی بدون هیچ پرسشی، داخل تنور می‌شود. امام صادق علیه السلام در همان

۳۴. کمال الدین، ج ۱، ص ۶۰۳.

۳۵. خصال، ج ۲، ص ۴۱۸.

۳۶. نگین آفرینش، ص ۲۲۳.

۳۷. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۴ به نقل از نگین آفرینش، ص ۲۰۳.

۳۸. کمال الدین، ج ۱، ص ۶۰۳.

۳۹. «یوم ندعوا کل اناس بامامهم» (اسراء (): ۷۱).

۴۰. سخنان معصومین علیهم السلام در مورد امام زمان علیه السلام (کمال الدین و تمام النعمه).

۴۱. محمد تقی موسوی اصفهانی، مکیال المکارم، ص ۲۹۴.

۴۲. سوره توبه (): ۱۲۴.

۴۳. مکیال المکارم، ص ۲۴۵.

۴۴. همان، ص ۴۵۰.

۴۵. همان، ص ۴۵۲.

۴۶. کمال الدین، ج ۲، ص ۲۳۶.

۴۷. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۷۱؛ به نقل از نگین آفرینش، ص ۱۶۸.

خواست تا همان وسط بیابان برای نماز اول وقت نگه دارد، راننده اول قبول نکرد، اما اصرار و خواهش‌های جوان پاهای او را از پدال گاز به ترمز انتقال داد. بعد از خواندن نماز به او گفتم: آقا چه اصراری بود که حتماً اول وقت بخوانی. می‌رفتیم جلوتر، هم رستوران بود و هم نمازخانه. جوان تکانی خورد و گفت: نمی‌شد؛ من قول داده‌ام که نماز را همیشه اول وقت بخوانم.

با تعجب گفتم: به چه کسی قول داده‌ای که این قدر مهم است؟ گفتم: من در پاریس، پایتخت فرانسه درس می‌خواندم، اما منزلی که گرفته بودم یک ساعت دورتر از پاریس بود، صبح‌ها با یک ماشین عمومی می‌آمدم و عصرها برمی‌گشتم خیلی هم اهل نماز نبودم.

چهار سال درس خواندم، روز آخر که امتحان نهایی برای گرفتن مدرک بود فرا رسید و من عازم پاریس شدم، اما در راه ماشین خراب شد و راننده هر کار کرد ماشین روشن نشد. اضطراب سراسر وجودم را گرفته بود؛ اگر به این امتحان نمی‌رسیدم یک سال دیگر باید درس می‌خواندم، یک‌دفعه یاد امام زمان علیه السلام افتادم؛ در آن دیار غربت به ایشان گفتم: آقا جان اگر اینجا به داد من برسی و به امتحانم برسم، قول می‌دهم همیشه نمازم را اول وقت بخوانم.

بعد از چند لحظه آقای سمیت راننده رفت و با زبان فرانسوی محلی از راننده خواست تا ماشین را او درست کند ... تا دستی به موتور ماشین زد ماشین روشن شد و من و مسافران دیگر سریع سوار شدیم که به کارمان برسیم. بعد همان آقا به داخل ماشین نگاه کرد و به زبان فارسی به من فرمود: آقا قولت یادت نرود و به پشت ماشین رفت. من مات و مبهوت از ماشین پیاده شدم، ولی هیچکس را ندیدم.

۲۹. خصال شیخ صدوق، ج ۲، ص ۴۱۸.

۳۰. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶، به نقل از نگین آفرینش، ص ۱۸۲.

۳۱. خصال، ج ۲، ص ۴۱۸.

۳۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۲، به نقل از نگین آفرینش، ص ۲۰۱.

۳۳. همان، ص ۳۶۲، به نقل از نگین آفرینش، ص ۱۹۶.

۶. غصه مردم عصر ظهور

الف) نداشتن خوراک کافی است.

ب) پیدا کردن فقیر و دادن صدقه است.

ج) نداشتن مسکن مناسب است.

۷. کدام عالم به سفارش امام زمان علیه السلام در قنوت نمازش «اللهم کن لولیک» را می خواند؟

الف) آیت الله بهاء الدینی

ب) آیت الله بهجت

ج) آیت الله صافی

۸. چرا امام صادق علیه السلام، سلمان فارسی را خیلی دوست داشت؟

الف) به خاطر ایمان سلمان

ب) به خاطر قرائت قرآن سلمان

ج) به خاطر مقدم کردن خواسته های امیرالمؤمنین علیه السلام بر خواسته های خود

۹. کدام پیامبر پشت سر امام زمان علیه السلام نماز می خواند؟

الف) حضرت موسی علیه السلام

ب) حضرت عیسی علیه السلام

ج) حضرت داود علیه السلام

۱۰. کدام پیامبر در محضر و خدمت امام زمان علیه السلام است؟

الف) حضرت خضر علیه السلام

ب) حضرت عیسی علیه السلام

ج) حضرت موسی علیه السلام

— ((پاسخنامه)) —

												۷۲
الف												
ب												
ج												

— ((سوالات مسابقه)) —

۱. در تشبیه یوسف علیه السلام در شناخت برادران به امام زمان علیه السلام، غیبت امام چگونه

تعریف می شود؟

الف) او را نمی بینیم و نمی شناسیم.

ب) او در بین ماست، او را می بینیم و می شناسیم.

ج) او در بین ماست، می بینیم و نمی شناسیم.

۲. رمز دیدار امام زمان علیه السلام :

الف) پاکی و دوری از گناه است.

ب) توسل است.

ج) گفتن ذکر است.

۳. کدام عالم، جای امام زمان علیه السلام را در قلب ما می داند.

الف) آیت الله بهاء الدینی

ب) آیت الله بهجت

ج) علامه بحر العلوم

۴. در کدام دعا، رأفت و مهربانی و دعای خیر امام زمان علیه السلام را درخواست

می کنیم.

الف) دعای عهد

ب) زیارت آل یس

ج) دعای ندبه

۵. اجر منتظر

الف) مثل شمشیر زدن در سپاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است.

ب) خیلی زیاد است

ج) ارزشش معلوم نیست